

پیشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پرتال علوم انسانی
تاریخ

● سایه سهمگین سرکوب / محمد علی موحد

بخشی از فصل اول بخش دوم کتاب ارزشمند «خواب آشفته نفت» که در مرحله حروفچینی است و قرار است نشر کارنامه در پائیز امسال منتشر کند.

گفت آری زن بمزدانیم ما که زیون دست دزدانیم ما

گر نمی بودیم یکسر زن بمزد کی تسلط یافتی بر جمله دزد

مثنوی در چنگ دزدان از دهخدا مجلهٔ یغما شمارهٔ آبان سال ۱۳۳۲

سایهٔ سرد و سهمگین سرکوب در سر تا سر کشور گسترده بود. آسیا سنگ خشونت در نهایت سرعت می چرخید و با قساوت تمام هر دانه را که بر گلویش می گذشت خورد می کرد. سگها را گشاده بودند و سنگها را بسته؛ و سرمای سوزان همه را کرخت و زمین گیر کرده بود.

«هوا دل گیر، درها بسته، سرها در گریبان، دستها پنهان

نفسها ابر، دلها خسته و غمگین

درختان اسکلت های بلور آجین

زمین دل مرده، سقف آسمان کوتاه

غبار آلوده مهر و ماه

...»

چرا حزب توده دست به کار نشد؟

آنچه در برنامهٔ مقدماتی کودتا - که در تاریخ اول ژوئن ۱۹۵۳ (در حدود دو ماه و نیم پیش از آغاز عملیات) در نیکوزیا تنظیم گردید - انعکاس دارد برنامه ریزان کودتا از دو ناحیه خود را در خطر می دیدند. نخست از ناحیهٔ حزب توده و دوم از ناحیهٔ قشقایها.

در این سند هشدار داده شده است: «زاهدی باید منتظر واکنش شدید حزب توده باشد و خود

را برای پاسخی شدیدتر آماده سازد.»^۲ و باز در همین سند آمده است: «مشکل عمده خنثی کردن رهبران ایل قشقایی است.»^۳

شاه خود نیز در اولین ملاقات با کیم روزولت پس از بازگشت از رم نگرانی خود را از جانب قشقایی‌ها اظهار می‌دارد: «شنیده‌ام دوستان شما یعنی خان‌های قشقایی در تهران هستند و شما را تهدید می‌کنند. آن‌ها باید تبعید شوند. نباید در این کشور بمانند.»^۴

باید دید که عملاً چه واکنشی از سوی این دو کانون خطر در برابر کودکان نمودار گردید. گازیوروسکی می‌نویسد:

جدی‌ترین خطر (برای رژیم کودتا) از سوی ایل قشقایی بود که به رغم روابط نزدیک آن با امریکا به شدت از مصدق پشتیبانی می‌کرد. خان‌های قشقایی به سرزمین ایلاتی خود در جنوب ایران بازگشتند و آغاز به بسیج نیروهای خود کردند.^۵

تفصیل بیشتری از جریان قشقایی‌ها را که در خاطرات ناصرخان قشقایی آمده است، و سرانجام آن را که به کجا رسید، در همین فصل خواهیم آورد اما نخست دربارهٔ حزب توده سخن می‌گوییم:

در گزارش‌های سیا از ماجرای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ که به دست ما رسیده است هیچ نشان روشنی از واکنش حزب توده در برابر کودتا، نه در مرکز و نه در ولایات، وجود ندارد جز آن که در آن روز وقتی لشکر کرمانشاه به فرماندهی سرهنگ بختیار در سر راه خود به تهران وارد همدان شد «حزب توده تظاهرات بزرگی را در هواداری از مصدق بر پا کرده بود و بختیار این تظاهرات را بی‌درنگ سرکوب کرد.» ظاهراً هم مردم همدان و مقامات دولتی آن شهر و هم افراد توده‌ای که سرگرم تظاهرات بودند با ورود ناگهانی لشکر کرمانشاه به شهر غافلگیر و حیرت‌زده شده بودند. لشکر کرمانشاه وقتی به تهران رسید که کودتا پیروز شده و درگیری‌ها در پایتخت پایان یافته بود. در هیچ یک از شهرهای دیگر ایران، مانند تبریز و مشهد و شیراز و اصفهان، هیچ نشانی از تحرک حزب توده در روز کودتا، و چند روز بعد از آن، دیده نمی‌شود و هنوز به روشنی نمی‌توان گفت که چرا حزبی که در طی سالیان دراز در هر فرصتی و به هر مناسبتی در سرتاسر ایران دست به تظاهرات می‌زد، یک باره در ۲۸ مرداد، خاموشی گزید و نفس در سینه‌اش حبس شد. توضیحات کیانوری دربارهٔ سه بار مذاکرهٔ تلفنی با دکتر مصدق در روز حادثه زیاد قانع‌کننده نیست. او می‌گوید: صبح ۲۸ مرداد، جلسهٔ مشترک هیأت اجرائیه و گروهی از اعضای کمیتهٔ مرکزی و کمیتهٔ ایالتی تهران تشکیل شده بود. در حوالی ظهر از بالا گرفتن تشنج و آشوب در شهر خبردار شدیم، «از پادگان‌ها خبر رسید که حرکت‌هایی می‌شود و مستشاران امریکایی دستور حرکت داده‌اند. خیر رسید که او باش تنها نیستند و به طور مسلم گروه‌بانی‌های ارتش در

لباس شخصی در میان آن‌ها هستند.» پس با مصدق تماس گرفتیم و هیأت جمعیت ملی مبارزه با استعمار را نزد او فرستادیم. محمدرضا قدوه رئیس جمعیت مذکور پس از ملاقات با مصدق برگشت و حاصل آن را به «جلسه مشترک هیأت اجرائیه و کمیته مرکزی» گزارش داد. قدوه از مصدق خواسته بود که «قبل از همه، اعلامیه کوتاهی داده شود و مردم به مقابله با کودتا فراخوانده شوند و یکی از واحدهای نظامی مورد اطمینان مقداری اسلحه در اختیار جمعیت بگذارد و اجازه داده شود که آن‌ها مسلحانه علیه کودتاچیان وارد عمل شوند.»^۶ مصدق این درخواست را رد کرده بود.

کیانوری می‌گوید: «در تلفن دوم دکتر مصدق به من گفت: فرماندهان نیروهای انتظامی همه به من اطمینان داده‌اند که از ناحیه ارتش هیچ خطری نیست و جریانی که در شهر می‌گذرد به زودی خاموش خواهد شد. نباید نفع روی آتش ریخت.»

ظاهراً تماس تلفنی سوم کیانوری با مصدق در حدود ساعت ۲ بعدازظهر بوده و این بار مصدق به او گفته بود: «آقا، همه به من خیانت کردند. شما اگر کاری از دست‌تان برمی‌آید بکنید. شما به وظیفه ملی خود هر طور که صلاح می‌دانید عمل بکنید.»

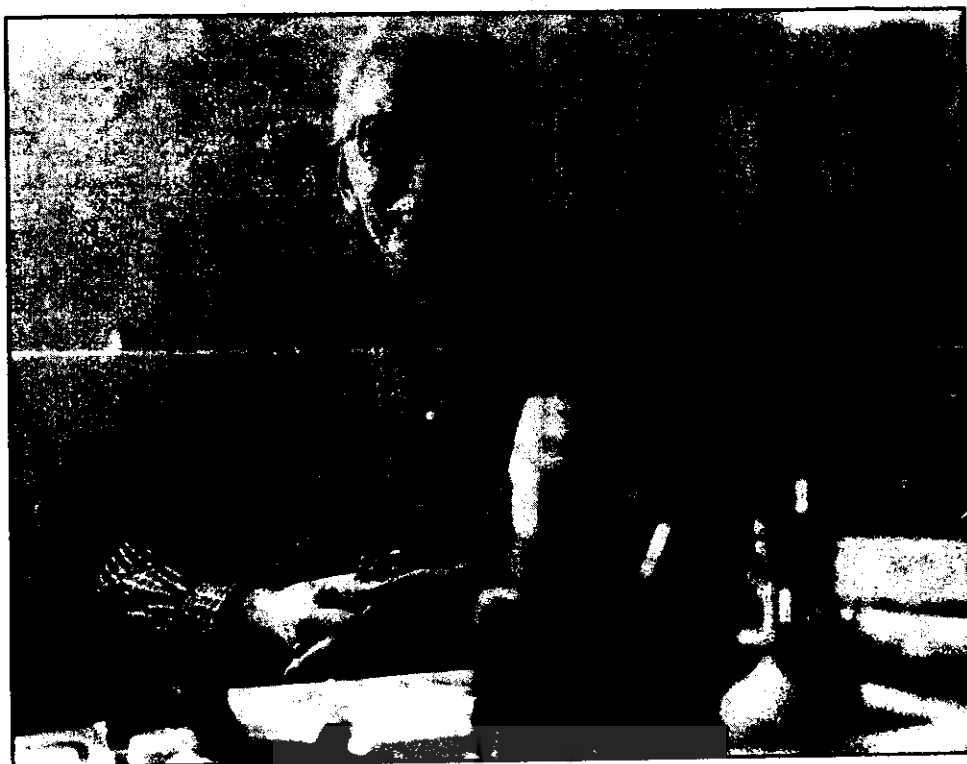
کیانوری می‌گوید او در این موقع - که سومین تلفن خود را کرد و پاسخ مصدق را شنید - در همان خانه کمیته ایالتی تهران بود ولی اضافه می‌کند:

در این موقع دیگر ما امکان مقابله با کودتا را نداشتیم. روابط شبکه حزبی به خاطر ضربات دیروز پلیس و فرمانداری نظامی مصدق گسیخته بود و حالت عادی نداشت. کارخانه‌ها از مدت‌ها قبل به دستور مصدق زیر حکومت نظامی بود و تمام کارخانه‌هایی که ما نفوذ داشتیم، مانند چیت‌سازی و سیلوی تهران، توسط نظامیان اشغال شده بود. اسلحه‌ای هم نداشتیم که به دست افراد حزبی بدهیم.^۷

فراموش نشود که فقط دو ساعت قبل، یعنی حوالی ظهر و پس از آنکه تشنج و آشوب در شهر بالا گرفته بود، جلسه مشترک هیأت اجرائیه و کمیته مرکزی و کمیته ایالتی، رئیس جمعیت ملی مبارزه با استعمار را به ملاقات مصدق فرستاده و پیشنهاد مقابله با کودتاگران را کرده بودند. در این دو ساعت چه اتفاق افتاد که حزب دیگر امکان مقابله با کودتا را از دست داد؟! دشوار بتوان باور کرد که وضع حزب در این فاصله کوتاه خیلی فرق کرده باشد مگر آن که بگوییم حزب توده اول هم قصد نداشت که به مقابله جدی با کودتا برخیزد و احتمالاً می‌خواست در آن حیص و بیص مقداری اسلحه از مصدق بگیرد و به هزینه او خود را مسلح گرداند.^۸

سر در گمی پس از مرگ استالین

برخی از محققان غربی برآنند که اتحاد شوروی پس از مرگ استالین مدتی گرفتار یک حالت



● دکتر محمدعلی موحد (عکس از کامییز شافعی)

بلا تکلیفی بود و از این رو در کودتای ایران نتوانست رهنمود روشنی به حزب توده بدهد. ویلیام راجرلویس می نویسد:

(به دنبال مرگ استالین) یک دوره بی تصمیمی پیش آمد که روس ها نتوانستند به کمونیست های ایرانی کمک کنند. تشکیلات حزب توده به حال خود رها گردید و در میان سایر چیزهایی که از خود به جا گذاشت یک بسته بزرگ محتوی تمبر پست بود که روی آن ها مهر «جمهوری ایران» زده شده بود و یادآور سرنوشت ایران در صورت دخالت اتحاد شوروی بود.^۹

جیمز بیل نیز می نویسد:

جوزف و استوارت آلسوپ تحلیل گران مشهور امریکایی در ارزیابی اوضاع ایران گفت و گو از احتیاط کاری فوق العاده سیاست خاورمیانه ای شوروی در آن روز می کنند. مرگ استالین در ۵ مارس ۱۹۵۳ منجر به تردید و بی تصمیمی در سیاست شوروی گردید. اگر شوروی ها تصمیم به درگیری می گرفتند ممکن بود نتیجه رویدادها چیز دیگری باشد.^{۱۰} کیانوری این حرف های تحلیل گران غربی را کوشش «برای بدنام کردن شوروی» می داند. اما به نظر می آید آن تحلیل ها درست باشد.

دکتر مصدق خود نیز مرگ استالین را علت تغییر موضعی در سیاست شوروی می‌داند که امریکا و بریتانیا را قادر ساخت که بدون اندیشه از واکنش شوروی دست به کودتا بزنند.^{۱۱} سخنان خروشچف در ملاقات با سفیر کبیر ایران، عبدالحسین مسعود انصاری، در اوایل شهریور ۱۳۳۸، بازگوی تردید و بی‌تصمیمی است که متعاقب مرگ استالین دامن‌گیر جانشینان او شده بود. خروشچف ضمن گله از پیوستن ایران به پیمان بغداد گفت:

ما از تیرگی روابط با همه کشورهای، بخصوص با همسایگان، گریزانیم. یکی از ایرادات بزرگی که ما به سیاست خارجی استالین وارد می‌کنیم این است که او نسبت به ترکیه رویه خیلی نامعقولی پیش گرفت و گفت دولت شوروی نسبت به بعضی قطعات خاک ترکیه ادعا دارد و حتی حاضر شده بود عهدنامه دوستی با ترکیه را فسخ کند. با این کیفیت ما به ترک‌ها حق می‌دهیم اگر نسبت به ما بدگمان باشند و ما سعی می‌کنیم بدگمانی آن‌ها را مرتفع کنیم. ولی ما نسبت به شما بدی نکردیم. اگر روزگاری ایران و روسیه با هم جنگیده‌اند یا فرضاً پطر کبیر گفته باشد که باید خاک روسیه را تا آب‌های اقیانوس هند امتداد بدهیم من چه مسؤولیتی دارم که امروز باید جوابده آن اعمال باشم. استالین نسبت به ایران سیاست خوبی نداشت ولی بعد از استالین از ما جز خوبی چه دیده‌اید؟ مگر ما از اعلیحضرت همایونی به بهترین وجهی پذیرایی نکردیم. مقدم شاهنشاه را به خاک‌مان گرامی نداشتیم؟ صمیمانه راجع به مسائل مورد علاقه طرفین با هم صحبت نکردیم؟...^{۱۲}

سخنان خروشچف به روشنی نشان می‌دهد که سیاست خارجی شوروی پس از استالین یک مرحله بازنگری انتقادی را می‌گذرانید و سران آن کشور که در صدد رفع تنش و بهبود روابط با همسایگان خود بودند آمادگی برای ایجاد تنش تازه را نداشتند. تنها کار مهمی که حزب توده پس از کودتا کرد پناه دادن به فاطمی بود. کیانوری می‌گوید چند روز پس از کودتا پیغامی از دکتر فاطمی دریافت کرده بود «که من جا ندارم و به من کمک کنید». فاطمی را نخست در مخفیگاه خود کیانوری و بعد در آپارتمان یکی از افسران توده‌ای پناه دادند که در همان جا دستگیر شد. کیانوری مدعی است: «ما در تدارک آن بودیم که دکتر فاطمی را از مرز خارج کنیم ولی متأسفانه او به علت بی‌احتیاطی خودش دستگیر شد.»^{۱۳}

طرحی که پیش از اجرا شکست خورد

بگیر و ببندها عمده در فرمانداری‌ها نظامی متمرکز بود. در سپتامبر ۱۹۵۳ یک افسر سیا مأموریت یافت که واحد اطلاعاتی ویژه‌ای را در فرمانداری نظامی تهران سازمان دهد. این افسر

که تحت پوشش وابسته نظامی سفارت امریکا کار می کرد همان بود که چند ماه پیش، در تدارک مقدمات کودتا، همراه گوردن سامرست نماینده سازمان اطلاعاتی بریتانیا به ملاقات اشرف در فرانسه رفته بود تا او را به تهران بفرستند و ما آن داستان را در کتاب اول خواب آشفته نفت (مجلد دوم صفحه ۷۹۲) آورده ایم.^{۱۲}

گازیوروسکی شمار دستگیر شدگان حزب توده را از ۲۸ مرداد تا ۹ مهر ۱۳۳۲ (پایان سپتامبر ۱۹۵۳) بیش از ۱۴۰۰۰ تن قید کرده است. به روایت او ۷۰۰۰ تن دیگر هم از این تاریخ تا پایان سال (۱۰ دی ماه ۱۳۳۲) دستگیر شدند. از آن قرار حزب توده در ظرف مدت کمابیش چهار ماه پس از کودتا ۲۱۰۰۰ از اعضای فعال خود را از دست داده بود.^{۱۵}

تعداد افسرانی را که در سازمان حزب توده عضویت داشتند تا ۶۰۰ تن گفته اند اما به روایت کیانوری تعداد واقعی افسران توده ای ۴۶۶ تن بیش نبود که ۴۲۹ تن از آن ها بازداشت و محکوم شدند و ۳۷ تن دیگر فرار کردند. حزب توده پس از چندی که کار بگير و ببندها بالا گرفت و روشن شد که رژیم کودتا به دنبال قلع و قمع نهایی آن ها است در صدد واکنش برآمد. سران حزب طرحی را برای شروع جنگ پارتیزانی در نواحی جنگلی و کوهسارهای میان گیلان و مازندران مورد مطالعه قرار دادند و کارشناسان آن در هفت هشت محل به کار ریخته گری نارنجک پرداختند و «حدود دوازده هزار نارنجک فوق العاده خوب، درست مانند نارنجک های امریکایی»^{۱۶} ساختند و چنان اندیشیده بودند که همزمان با شروع عملیات پارتیزانی در جنگل، عملیات ضربه زدن در شهرها نیز آغاز شود. این فکر ظاهراً حدود دو ماه بعد از کودتا مطرح شد و قرار بود که شروع کار در بهار سال ۱۳۳۳ باشد.^{۱۷} کیانوری می گوید: «طرح جنگ پارتیزانی ما به علت ضربه ای که یک یا دو روز پیش از شروع عملیات خوردیم، قبل از اجرا، با شکست مواجه شد. ماهیت این ضربه هنوز مبهم است و معلوم نیست که کی روشن خواهد شد.»^{۱۸} «نقشه قیام لو رفت و کیانوری گمان می کند که دکتر یزدی آن را لو داده بود. به روایت کیانوری «او [دکتر یزدی] با این کار موافق نبود و تنها کسی بود که این نظر را داشت و می گفت که حزب تاکنون اقدام مسلحانه نکرده است ولی با این کار اگر دستگیر شویم به جرم قیام مسلحانه همه اعدام خواهیم شد.»^{۱۹}

اما آیا صرفاً مخالفت اولیه یزدی دلیل آن می شود که وی را مسؤول لو رفتن طرح بدانیم؟ دکتر یزدی تنها کسی نبود که با طرح عملیات پارتیزانی مخالفت داشت. کیانوری فراموش کرده است که او خود نیز مخالف بود و آن را طرحی ماجراجویانه می دانست: «ولی به نظر من این یک طرح ماجراجویانه بود. افرادی که ما می خواستیم به کوه اعزام کنیم تجربه نظامی نداشتند. به علاوه چنین حرکت هایی به حمایت مردم نیاز داشت.»^{۲۰}

گازیوروسکی عمده بر پایه مصاحبه با دو افسر سیا که از دست اندرکاران نابودی شبکه نظامی حزب توده بودند می گوید:



(شبکه نظامی) مستقل از شبکه اصلی حزب توده به صورتی که مستقیماً به یک افسر اطلاعاتی در سفارت شوروی گزارش می داد سازمان یافته بود... در هم شکستن این شبکه همراه با موج دستگیری های پس از کودتا و دستگیری ۳۸۰ تن از اعضای حزب توده در تهران در ژوئیه ۱۹۵۴ سبب شد که از آن پس حزب توده به عنوان یک نیروی سیاسی عمده از صحنه سیاست ایران زدوده شود. این نشانگر آن نیز بود که نیروهای امنیتی دولت به سطح خوبی از کارآزمودگی رسیده بودند.^{۲۱}

شبکه نظامی حزب توده در سپتامبر ۱۹۵۴ (شهریور ۱۳۳۳) کشف و نابود شد. هر چند گازیوروسکی از قول مقام های امریکایی می نویسد که «در این زمان یک شبکه مستقل دومی نیز از حزب توده در میان درجه داران ارتش تشکیل شد که هیچ یک از آنان کشف نشدند»^{۲۲} معلوم نیست اگر هیچ یک از اعضای این شبکه کشف نشده وجود آن از کجا به اثبات رسیده است؟

قشقایی ها چرا نجنبیدند؟

نقشه دیگری که به موازات طرح عملیات پارتیزانی در شمال مطرح شد تماس با قشقایی ها و تشویق آن ها برای قیام مسلحانه در جنوب بود. خسرو قشقایی تا بعد از ظهر روز ۲۸ مرداد در تهران بود. ناصر قشقایی در خاطرات خود می نویسد که خسروخان و محمدحسین خان سه

بعدازظهر ۲۸ مرداد از تهران حرکت کردند و ساعت شش صبح پنجشنبه ۲۹ مرداد به مرکز قشقایی‌ها در نخودان رسیدند.^{۲۳} در خاطرات خان بابایتهرانی از قول خسرو قشقایی آمده است که خسرو:

ساعت چهار و نیم بعدازظهر مرداد با جیب، همراه با ۱۰ - ۱۲ تفنگچی ایلی به خانه مصدق رفته و از او خواسته بود که همراه وی به شیراز برود، و از آنجا به وسیله رادیو با مردم صحبت کند. مصدق در پاسخ قشقایی گفته بود: پسرم برو، من نمی‌آیم. همین‌جا می‌مانم. یا این‌ها از روی جنازه من رد می‌شوند و یا مردم خود تصمیم می‌گیرند. قشقایی می‌گفت مصدق حاضر نشد همراه او به شیراز برود. البته ارزیابی او این بود که آقا می‌دونست که دیگه فایده نداره، یعنی آن‌قدر ضعیفش کرده بودند که نمی‌توانست کاری از پیش بیره.^{۲۴}

در یادداشت‌های محمدناصرخان قشقایی آمده است که روز شانزدهم شهریور ۱۳۲۳ سه نفر از حزب توده به ملاقات او رفته و گفتند اگر قشقایی‌ها به شیراز حمله کنند:

ما می‌توانیم در وسایل موتوری و بعضی نقاط خرابکاری‌هایی بنماییم و دو سه دستگاه بی‌سیم بدهیم و یک هیأتی بفرستیم، وقتی شهر را تصرف کردید تحت نظر همان هیأت شهر اداره شود. اگر تانک یا زره‌پوش به دست آوردید ما اشخاصی داریم که عراده‌ها را به کار بیاندازند و می‌توانیم افسرانی به شما بدهیم که در کارهای جنگی کمک کنند.^{۲۵}

آن سه نفر به روایت کیانوری، خسرو روزبه و سرهنگ علی‌اکبر چلیپا و علی متقی (عضو مشاور کمیته مرکزی) حزب توده ایران بودند.

کیانوری می‌گوید: قشقایی‌ها «گفتند که این کار [قیام مسلحانه] با نظر جبهه ملی صورت بگیرد.» آن سه نفر چند ماهی نزد قشقایی‌ها بودند. «پس از مدتی قشقایی‌ها به ما گفتند که دکتر معظمی، که رهبری جبهه ملی را در آن زمان داشت، با هر گونه عملیات نظامی علیه رژیم کودتا مخالفت کرده است... و به این ترتیب افراد ما به تهران بازگشتند.»^{۲۶}

خوف از تسلط کمونیست‌ها

ناصرخان قشقایی از آمدن نماینده امریکایی‌ها به نام مستر گودوین به میان ایل، و مذاکرات او با سران قبایل، در روزهای ۳۱ شهریور و اول مهر ماه ۱۳۳۲ یاد می‌کند. روشن است که امریکایی‌ها می‌کوشیدند تا قبایل را از حرکت مسلحانه و همکاری با حزب توده برحذر دارند و هشدار می‌دادند که «ممکن است مملکت بیفتد دست کمونیست‌ها.»^{۲۷} آن‌ها اصرار داشتند «در این موقع که بین شاه و سپهبد زاهدی دلتنگی‌ها پیش آمده است بهتر این است که شما وارد

مرحله میدان شوید بین شاه و زاهدی، شما قوایی قوی هستید و می‌توانید بین آن‌ها را اصلاح دهید و همگی ضدکمونیسم اقدام کنید.^{۲۸} این حرف‌ها البته توأم بود با پیام‌های تهدیدآمیز که به طور غیر مستقیم به قشقایی‌ها داده می‌شد از این قبیل که «اگر شما هم فرضاً فتح کنید و ارتش را بزنید قوای دولت امریکا می‌آید و همه را نابود می‌نماید»^{۲۹}

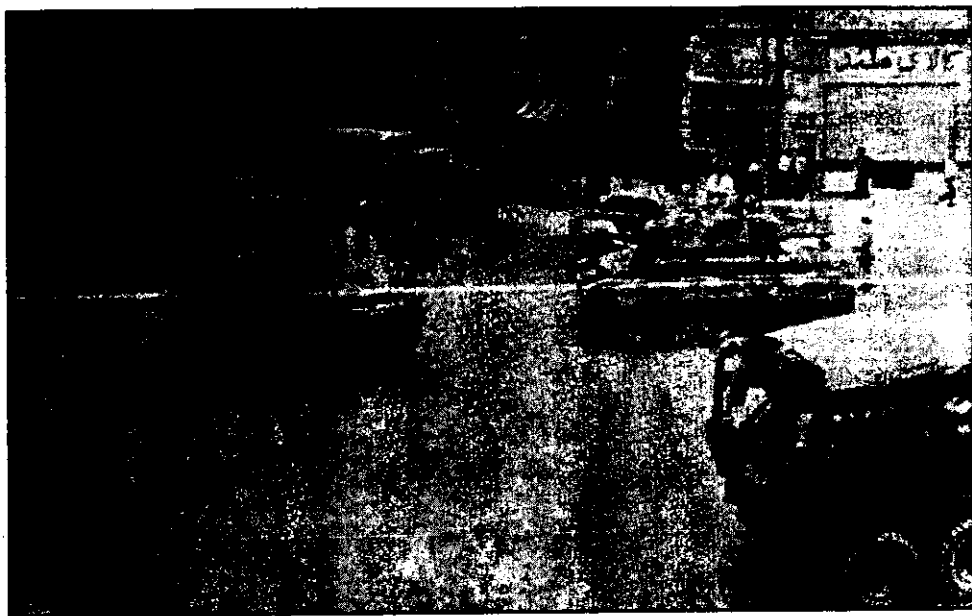
رؤسای قبایل می‌بایستی فکر می‌کردند که «آیا اگر زدیم بعد چه می‌شود؟ آیا شیراز را تصرف کردیم بعد چه کنیم؟ آیا می‌شود همه مملکت را گرفت یا نه؟ با این پشتیبانی که امریکا از دولت زاهدی می‌نماید بعد تکلیف چه هست؟ چون با این عمل طبعاً به سوی کمونیسم می‌رویم»^{۳۰} این پرسش‌ها البته همه پرسش‌های معقول بود و سران قشقایی هیچ پاسخ موجه و مطالعه شده‌ای برای آن‌ها نداشتند. واضح است که آنان از وحشت مقابله با امریکا به گفته ناصرخان «سخت در تحت فشار روحی و اخلاقی» بودند. دیری نکشید که رؤسای برخی از قبایل خود را کنار کشیدند و در اتحاد یک پارچه ایلات شکاف افتاد. در بیستم مهر ماه باز ناصرخان می‌نویسد: سه نفر از شیراز آمدند که نشناختم ولی چیزی که مسلم شد از حزب توده هستند و افسر ارتش می‌باشند. اظهار داشتند اگر شما بخواهید حمله نمایید ما دو تا تانک داریم که در اختیارمان می‌باشند. حاضریم هر وقت حمله نمایید با دو تانک، چند تانک که در گاراژ هست [را] خراب کنیم و راننده‌های آن‌ها را از پای در بیاوریم و شما هم حمله به شهر و باغ تخت و فرودگاه کنید.

این پیشنهاد نمایندگان حزب توده در شورایی از سران قبایل مطرح گردید ولی اکثریت تردیدهای خود را داشت و حاضر به ماجراجویی نبود. ناصر می‌گوید افراد اردو از این که حمله نشد متأثر و عصبانی بودند. همه آن‌ها را خواستم و حالی‌شان کردم که رفقای ما در تهران که هواخواهان مصدق و ادامه‌دهندگان نهضت ملی هستند پیغام داده‌اند: «ما هنوز حاضر نیستیم، و شما از جنگ و حمله به شیراز خودداری کنید. ما هم ناچاریم به حرف رفقای مان گوش کنیم»^{۳۱} سران قشقایی که از درگیری نظامی با دولت منصرف شده بودند برای حفظ ظاهر ورقه‌ای را امضا کردند و به موجب آن «به قید وجدان و ناموس» متعهد شدند که به طرفداری از نهضت ملی و دوری جستن از ارتباط با دولت و ارتش ادامه دهند و اگر از ناحیه مأمورین دولت و ارتش مورد تعرض قرار گرفتند متفقاً به مقاومت برخیزند.^{۳۲}

بن‌بستی که ملیون در همه جا با آن مواجه بودند

نگرانی دولت زاهدی از سوی قشقایی‌ها کمابیش تا اواخر آذر ماه ۱۳۳۲ ادامه داشت. در آن تاریخ ناصر قشقایی تصمیم گرفت شخصاً به تهران برود. یادداشت‌های او نیز که زیر عنوان سال‌های بحران به چاپ رسیده است، در آخر آذر ماه پایان می‌پذیرد.

کیانوری معتقد است:



● تهران - روز ۲۸ مرداد ۱۳۳۲

قشقایی‌ها با آمریکا رابطه داشتند ولی از قدرت گرفتن شاه بیش از هر چیز می‌ترسیدند. آن‌ها با جبهه ملی رابطه داشتند و حاضر بودند کارهایی انجام دهند ولی به خاطر این رابطه‌ها موضوع عملیات مشترک [قشقایی و حزب توده] پس از مدتی منتفی شد. به علت همین مخالفت با دربار بود که شاه آن‌ها را به تبعید فرستاد و املاکشان را ضبط کرد.^{۳۳}

گازپوروسکی نیز می‌نویسد: *شکاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی*
رهبران جبهه ملی در تهران از ترس این که مبادا برخورد نظامی زمینه را به دست حزب توده دهد به خان‌های قشقایی پیام داده و از آنان خواستند که عقب‌نشینی کنند. رئیس پایگاه سیا در تهران نیز با خان‌های قشقایی دیدار کرده و تهدید کرد چنان چه به فعالیت‌های خود ادامه دهند آن‌ها را در هم خواهند کوبید.^{۳۴}

برداشت کیانوری و گازپوروسکی در این باره روی هم رفته درست است. مسلماً سران قشقایی تحکیم قدرت شاه و ارتش را خوش نمی‌داشتند اما از طرف دیگر آن‌ها آن قدر شعور داشتند که بدانند دوره جنگ‌های ایللیاتی در برابر توپ و تانک و هواپیما سپری گشته است، آری، اگر پای آمریکا در میان نبود و اگر حرکت‌های اعتراضی در گوشه و کنار مملکت از انسجام لازم برخوردار بود قشقایی‌ها می‌توانستند محاصره شیراز را تکمیل کنند و حتی اداره آن شهر را در

دست گیرند. ولی شرایط آن روز کشور اجازه تحرک را به آنان نمی داد. امریکایی ها مصممانه پشت سر شاه و زاهدی ایستاده بودند و هواداران مصدق در وضعی نبودند که بتوانند پا را از حدود پخش بیانیه و شب‌نامه و احیاناً بستن بازار فراتر بگذارند. در واقع برآورد شخص مصدق نیز که در ۲۸ مرداد از فراخوان مردم ابا نمود همین بود که راه را از هر سو بسته می دید.

نهضت مقاومت ملی

در چنین اوضاع و احوالی اگر سران جبهه ملی دل به وسوسه توده‌ای ها می سپردند جز آن‌که حکومت کودتا را بر ضد خود جری تر و گستاخ تر گردانند ثمره‌ای نمی داد. سران جبهه با اصرار بر همان شعار تبری از استعمار سرخ و سیاه «راه مصدق» را به عنوان آرمان ملی‌گرایی ایرانی زنده نگاه داشتند و راه را برای بهانه‌جویی های مخالفان بستند. این شعار به نحوی بارز در دومین اعلامیه «کمیته مخفی نهضت مقاومت» که یک هفته پس از بازگشت شاه در ۷ شهریور ۱۳۳۲ انتشار یافت انعکاس داشت. در این اعلامیه خط مشی کمیته در سه اصل زیر خلاصه شده بود:

۱) ادامه نهضت ملی و اعاده استقلال و حکومت ملی؛

۲) مبارزه علیه هر گونه استعمار خارجی اعم از سرخ و سیاه؛

۳) مبارزه علیه حکومت‌های دست‌نشانده خارجی و عمال فساد.^{۳۵}

بنیان‌گذاران شاخص نهضت مقاومت ملی آیت‌الله حاج سیدرضا زنجانی، رحیم عطایی، یدالله سبحانی، مهدی بازرگان و شاپور بختیار بودند؛ احزاب هوادار مصدق یعنی حزب ایران، حزب ملت ایران، نیروی سوم و حزب مردم ایران در نیمه دوم شهریور ۱۳۳۲ به این نهضت پیوستند اما گروه‌گرایی‌ها مانع از همکاری لازم در میانه آنان بود:

عدم همکاری احزاب سیاسی با نهضت مقاومت به جایی رسید که چند ماه بعد، خصوصاً بعد از ۳۰ تیر ۱۳۳۳، کمیته‌های نهضت مقاومت بدون حضور نمایندگان احزاب تشکیل می شد... متأسفانه احزاب ملی حتی پس از کودتای ۲۸ مرداد هم نتوانستند حاضر به قبول گذشت‌های سیاسی شوند و جبهه مقاومت را تقویت کنند...^{۳۶}

دانشگاه و بازار

بیش‌ترین نفوذ نهضت مقاومت در بازار و دانشگاه بود. نخستین تظاهرات هم زمان بازار و دانشگاه در ۱۶ مهر، و دومین آن در ۲۱ آبان ۱۳۳۲ به وقوع پیوست. در هر دو روز بازار و دانشگاه تهران تعطیل کردند و زد و خوردها میان تظاهرکنندگان و مأموران انتظامی و چاقوکشان حرفه‌ای طرفدار دولت در گرفت. دولت دست به بازداشت و تبعید عده‌ای از تظاهرکنندگان زد.

اوباش هوادار دولت نیز دست به غارت گشودند و بخشی از سقف بازار تهران به دستور دولت خراب شد.^{۳۷}

تظاهرات سوم در ۱۶ آذر ۱۳۳۲ رخ داد. این تظاهرات به عنوان اعتراض به تجدید روابط ایران و انگلیس، در آستانه ورود نیکسون به تهران، راه‌اندازی شده بود و به کشته شدن سه تن از دانشجویان (بزرگ‌نیا، شریعت رضوی و قندچی) انجامید. دکتر سیاسی که ریاست دانشگاه را داشت به اعتراض برخاست و گفت: «با این حرکات وحشیانه مأمورین انتظامی شما من دیگر نمی‌توانم اداره امور دانشگاه را عهده‌دار باشم.» زاهدی پاسخ داد که در این صورت «متأسف خواهم بود. دولت رأساً از اداره امور آنجا عاجز نخواهد ماند.» دکتر سیاسی چنان که در خاطرات خود می‌نویسد اول تصمیم به استعفا داشت لیکن پس از مشورت با همکاران خود از این تصمیم منصرف شد. استادان دانشگاه بر آن بودند که سنگر را خالی نکنند و به مقاومت بپردازند.^{۳۸}

دانشجویان اعلام عزای عمومی و اعتصاب کردند که تا دو هفته ادامه داشت.^{۳۹} از آن پس نیز خاطره شانزدهم آذر به عنوان نماد مقاومت در برابر سرکوب و خفقان در دانشگاه‌های ایران باقی ماند و گرامی داشت یاد آن سه تن دانشجو همه ساله از سوی دانشگاهیان تجدید گردید. اینک شانزده آذر به نام روز دانشجو شناخته می‌شود. خیابان غرب دانشگاه هم خیابان شانزده آذر نام دارد.

نهضت مقاومت ملی در انتخابات دوره هجدهم دوازده تن را نامزد نمایندگی از تهران کرد و چند تن از رهبران ملی - مذهبی مانند علی اکبر دهخدا، عبدالله معظمی، اللهیار صالح، دکتر محمد قریب، دکتر جناب، آیت‌الله رضا زنجانی، آیت‌الله انگجی، آیت‌الله جلالی موسوی و آیت‌الله فیروزآبادی نیز طی اعلامیه جداگانه‌ای از مردم خواستار شدند که به نامزدهای نهضت مقاومت رأی بدهند.^{۴۰}

این قبیل کوشش‌ها البته در انتخاباتی که به کارگردانی دسته‌های اوباش چاقوکش اداره می‌شد، و گزارش آن را در جای خود آورده‌ایم، مؤثر نمی‌افتاد ولی این قدر بود که چاقوکش‌های سازمان یافته را به عربده‌جویی‌های بیش‌تر وامی‌داشت و رسوایی انتخابات را هر چه بیش‌تر فاش می‌ساخت.

یادداشتها:

- ۱ - از منظومه زمستان سروده مهدی اخوان ثالث.
- ۲ - اسناد سازمان سیا درباره کودتای ۲۸ مرداد، پیوست الف، برنامه مقدماتی عملیات تی پس از آکس مورخ ۱ ژوئن ۱۹۵۳، بخش ششم، حزب توده.

۳ - همان بخش هشتم، ارتباط با قبایل.

4 - Kermit Roosevelt, *Countercoup, the Struggle for Control of Iran* (New York: Mc Graw Hill, 1979), p. 200.

۵ - مارک ج. گازیوروسکی، سیاست خارجی امریکا و شاه. ترجمه جمشید زنگنه (مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۷۱)، ص ۲۰۱.

۶ - مؤسسه تحقیقاتی و انتشاراتی دیدگاه، خاطرات نورالدین کیانوری (تهران، انتشارات اطلاعات، ۱۳۷۱، ص ص ۲۷۶ - ۲۷۷).

۷ - خاطرات نورالدین کیانوری، ص ۲۷۸.

۸ - خان بابا تهرانی که در زمان وقوع کودتا از جوانان فعال حزب توده بود در خاطرات خود می‌گوید: «به نظر من در ماجرای کودتای ۲۸ مرداد رهبری حزب اگر نگویم خاینانه، دست‌کم، نقشی ننگین بازی کرد. در مورد نقش حزب توده و دلایل تسلیم وی نظریات متعددی ارائه شده است. برخی از ملتون معتقداند که حزب توده اصلاً کاره‌ای نبود. این روسها بودند که دستور می‌دادند و آنها می‌خواستند که حزب در این ماجرا ساکت بنشیند و دست از پا خطا نکند.» تهرانی خود تحلیل جالب دیگری دارد. او می‌گوید: «واقعیت این بود که حزب توده جاده مبارزه متحد ساسی را کور کرده بود. حزب توده‌ای که نفوذ اجتماعی وسیعی داشت در اثر بیش از یک سال و نیم تبلیغ در مخالفت با مصدق، سم خود را در جامعه پاشیده بود. نیروهای حزب عملاً راکد مانده بودند چرا که علی‌رغم تغییر موضع حزب نسبت به مصدق، زهر تبلیغات قبلی آن قدر قوی بود که نیروها آماده نبودند یکپارچه و با دل و جان از مصدق دفاع کنند.»

(نگاهی از درون به جنبش چپ ایران. گفتگوی حمید شوکت با مهدی خان بابا تهرانی، ص ۶۰ شرکت سهامی انتشار، ۱۳۸۰)

۹ - جیمز بیل و ویلیام راجر لوئیس، مصدق، نفت، ناسیونالیسم ایرانی، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی و کاوه بیات (تهران: نشر نو، ۱۳۶۸، ص ۴۱۲).

۱۰ - همان، ص ص ۴۶۱ - ۴۶۲.

۱۱ - خاطرات و تأملات دکتر محمد مصدق، ص ۱۹۳.

۱۲ - تاریخ معاصر ایران، ج ۲، شماره ۶، تابستان ۱۹۹۸، ص ص ۱۸۹ - ۱۹۰.

۱۳ - خاطرات نورالدین کیانوری، ص ۲۹۶.

۱۴ - مارک ج. گازیوروسکی، سیاست خارجی امریکا و شاه ترجمه جمشید زنگنه، ص ۲۱۱

داستان ملاقات آن دو مأمور اطلاعاتی را اشرف هم در خاطرات خود آورده است (چهره‌های در یک آینه، خاطرات اشرف پهلوی، هرمز عبداللهی ص ۱۸۶ - ۱۹۴ نشر فرزاد ۱۳۷۷) انتظار می‌رفت افسر امریکائی که به جوانی و جذابیت از اقران خود ممتاز بود دل از اشرف بر باید ولی او خود دل‌داده اشرف شد و به روایت کیم روزولت در مأموریت دوم که او را به تهران فرستادند «جلوی دهانش را نمی‌توانست بگیرد»

و از همان رو مأموریت او دیری نپائید و سیا مجبور شد او را از تهران فراخواند.

Kemmit Roosevelt; Cauntey Coup M45 (1979)

۱۵ - این آمار را گازیوروسکی به نقل از روزنامه ژورنال دو تهران مورخ ۲۳ سپتامبر ۱۹۵۳ و شماره‌های بعدی همان روزنامه آورده است (مارک ج. گازیوروسکی، سیاست خارجی امریکا و شاه، ترجمه جمشید زنگنه ص ۲۰۱)

با این ۲۱۰۰۰ نفر که تا پایان سال ۱۹۵۴ بازداشت شدند حزب توده نیمی از نیروهای فعال خود را از دست داد (گازیوروسکی، همان ص ۲۰۳) نجاتی با استناد به آمار فرمانداری نظامی تهران می‌نویسد: «در شهریور ۱۳۳۳ سازمان نظامی حزب توده لو رفت و حدود ۵۰۰ تن افسران عضو سازمان دستگیر گشتند. تعداد ۲۷ تن از این عده به حکم دادگاه‌های نظامی اعدام شدند و بیش از ۱۵۰ تن به زندان دایم محکوم گردیدند. چند تن از غیر نظامیان هم به جوخه‌های اعدام سپرده شدند» پیشگفتار نجاتی بر کتاب «نگاهی از درون به جنبش چپ ایران» ص ۲۲ (شرکت سهامی انتشار ۱۳۸۰) آبراهامیان شمار دستگیرشدگان حزب توده را از سال ۱۳۳۲ بالغ بر سه هزار نفر می‌داند چهل نفر از آنان اعدام شدند و چهارده نفر دیگر نیز زیر شکنجه جان سپردند و بیش از دویست نفر به حبس ابد محکوم گشتند. (ایرواند ابراهامیان، ایران بین دو انقلاب، ترجمه احمد گل محمدی و محمدابراهیم فتاحی، ص ۴۰۰ (نشر نی ۱۳۷۷).

۱۶ - خاطرات نورالدین کیانوری، ص ۲۹۶.

۱۷ - همان، پانویس ص ۳۰۰. به نقل از: کتاب سیاه، درباره سازمان افسران توده (تهران فرمانداری

نظامی تهران، دی ۱۳۳۴)، ص ص ۳۰۹ - ۳۱۱.

۱۸ - همان، ص ۲۹۹.

۱۹ - همان.

۲۰ - همان، ص ۲۹۸.

۲۱ - مارک ج. گازیوروسکی، سیاست خارجی امریکا و شاه، ترجمه جمشید زنگنه (مؤسسه خدمات

فرهنگی رسا، ۱۳۷۱). ص ۲۰۷.

۲۲ - همان.

۲۳ - ناصر قشقایی، سال‌های بحران (تهران: مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۶۶)، ص ۴۰۱.

۲۴ - نگاهی از درون به جنبش چپ ایران، گفت و گوی حمید شوکت با مهندس خانابابا تهرانی

(تهران: شرکت سهامی انتشار، ۱۳۸۰)، ص ۵۹.

۲۵ - ناصر قشقایی، سال‌های بحران، ص ۴۱۲.

۲۶ - خاطرات نورالدین کیانوری، ص ص ۳۰۰ - ۳۰۱.

۲۷ - ناصر قشقایی، سال‌های بحران، ص ۴۱۷.

۲۸ - همان، ص ۴۱۶.

۲۹ - همان، ص ۴۲۰.

۳۰ - همان، ص ۴۲۳.

۳۱ - هما، ص ۴۲۷.

۳۲ - همان، ص ص ۴۲۸ - ۴۲۹.

۳۳ - خاطرات نورالدین کیانوری، ص ۳۰۱.

۳۴ - مارک ج. گازیوروسکی، سیاست خارجی امریکا و شاه، ص ۲۰۱.

۳۵ - شصت سال خدمت و مقاومت، خاطرات مهندس مهدی بازرگان، ج ۱، ص ۳۰۷.

۳۶ - همان، ص ۳۰۹.

۳۷ - بنا به گزارش روزنامه اطلاعات، مورخ ۱۸ مهر ماه ۱۳۳۲، عده‌ای از سران بازار که دستگیر شده بودند آزاد گشتند و یک گروه ۱۳ یا ۱۴ نفره از آنان به نقاط بد آب و هوا تبعید شدند. گزارش تخریب سقف بازار هم در شماره مورخ ۲۳ آبان ۱۳۳۲ روزنامه اطلاعات به چاپ رسیده است. بنا به همین گزارش زاهدی با پا در میانی آیت‌الله کاشانی و سایر روحانیون از تخریب کلی بازار منصرف شد ولی تأکید کرد که اگر بازاریان به مخالفت با دولت ادامه دهند دستور اتمام کار و تخریب سقف همه بازار صادر خواهد شد. در تظاهرات ۲۱ آبان ۱۳۳۲ عده زیادی دستگیر شده بودند که تعداد ۲۱۸ نفر از آنان به جزیره خارک تبعید گشتند.

۳۸ - شصت سال خدمت و مقاومت، ج ۱، ص ۳۱۷. به نقل از علی‌اکبر سیاسی، گزارش یک زندگی،

ص ص ۳۳۴ - ۳۳۸.

۳۹ - اعتصاب دانشجویان تا آخر آذر ماه ۱۳۳۲ ادامه یافت. در آخر آذر رأی دادگاه بدوی در محکومیت مصدق صادر شد و یک هفته بعد (۶ دی ماه) تیمور بختیار به فرمانداری نظامی تهران منصوب گردید.

۴۰ - شصت سال خدمت و مقاومت ج ۱، همان، ص ۳۱۹.